

متن پرسش

سلام علیکم: ناظر به سوال ۳۹۱۷۹ مطالبی عرض می‌کنم، اول تقریری کوتاه از آنچه سوال کننده فرمودند و سپس پاسخی که بیان خواهم کرد، ایشان (پرسش کننده محترم) مدعی بودند: «روایت از جهت سندی بی اعتبار، غیر قابل انتساب به ائمه و از جهت دلالتی قابل بحث است، بنابر این قاعده‌ی مدعای جناب طاهرزاده اساساً از این حدیث استخراج نشده بلکه از مقدمات عقلی بوده و این حدیث برای آن موید است...» و اما درنگی در این مدعا: هر حدیثی که در سندش رفع و رفعه و مرفوع در آن وجود داشت بی اعتبار و مخدوش نیست که در پایان این سوال در پانویس توضیح خواهم داد، ثانیاً این حدیث توسط علمای متقدم و متاخر به عنوان کلام معصوم صدها بار بیان شده و انتساب آن به امام رضا علیه السلام مورد پذیرش بسیاری از اعظام بوده و هست و اگر بخواهیم به روش خود استاد طاهرزاده در تصدیق و تصحیح روایات عمل کنیم (همچون ارجاع چندین باره به علینا القاء الاصول و علیکم التفریع) پس به طریق اولی اساساً از حدیث مذکور صحیح تر نداریم. به عنوان نمونه به سوالات ۳۸۲۳۴ ، ۳۷۱۹۲ ، ۲۸۸۰۹ رجوع کنید، دقت کنید این سبک تصحیح احادیث توسط هر کس چه بلایی بر سر متون خواهد آورد، من با فلان مبنا فلان متن را تایید می‌کنم، شما با مبنایی دیگر همان متن را تضعیف و تکذیب، چه خواهد شد؟ ثالثاً تمام عبارات این حدیث در دایره‌ی محکمت قرآن و حدیثی شیعه و دارای عبارات و مفاهیمی است که تماماً لفظاً و معنأً مکرراً آمده و هیچ عبارت و مفهوم جدید و عجیبی ندارد و خط به خط و کلمه به کلمه‌ی آن دارای عبارات مشابه، مترادف و مفاهیم مشابه در دیگر متون قطعی‌الصدر هستند. از جهت دلالتی نیز متوجه نشدم کجایش قابل بحث است. چرا، پر مسلم است که دلالت به ادعای استاد ندارد. و اما مسأله‌ی تشکیک، برای اینکه یادآوری کنم جناب طاهرزاده چه فرمودند عین عبارات ایشان را می‌آورم و سپس با مباحث شما مورد بحث قرار می‌دهیم. ایشان در سوال اول به شماره ۳۸۹۵۶ می‌نویسند: «ما نمی‌گوییم که رهبر انقلاب معصومند، ولی آیا آنچه بر زبان می‌آورند حکایت الهامات الهی برای هدایت این ملت نیست؟! از امام رضا «علیه‌السلام» هست که حضرت می‌فرمایند: «إِنَّ الْعَبْدَ إِذَا اخْتَارَهُ اللَّهُ لِلْأُمُورِ عِبَادِهِ شَرَحَ صَدْرَهُ» اگر خداوند بنده‌ای از بندگانش را جهت امور مردم انتخاب کرد، سینه‌ی او را گشاده می‌گرداند. تا در مدیریت خود کوچک‌ترین لغزشی نداشته باشد و امور بندگان را با وسعت نظر سر و سامان دهد. «فَلَمْ يَغَى بَعْدَهُ بِجَوَابٍ وَ لَمْ تَجِدْ فِيهِ غَيْرَ صَوَابٍ» در نتیجه آنچنان توانا می‌شود که در جواب گویی به هیچ نیازی در نمی‌ماند و غیر از صواب از او نخواستی یافت و به خوبی مصلحت مردم را در نظر می‌گیرد. «فَهُوَ مُوَفَّقٌ مُسَدَّدٌ مُؤَيَّدٌ» پس او در کار خود موفق و محکم و مورد تأیید الهی است.» برادر گرامی اگر

نگاه استاد فقط موید برای تشکیک بود چرا کلمه ی معصوم را از «معصوم موفق مسدد موید» حذف کردند؟ ضمنا آن عبارتی که آوردند «لم تجد فیه غیر صواب» یعنی چه؟ یعنی در او جز درستی و اصابه به حق نمی‌بینی. منظور عصمت رتبی و نسبی ست؟ خب این که بازی کردن با حدیث خاص معصوم لازم ندارد، پر واضح است هرچه انسان متقی تر شود اصابت به حق در نظرات و اعمال او بیشتر می‌شود، اما عبارت حدیث چه بود؟ جز حق و درستی و راستی از او نمی‌بینی، و در هیچ سوال و موضوع و مسأله ای از جواب درمانده نمی‌ماند، مثالی می‌زنم، پرواضح است هرچه دست انسان بیشتر در آب شستشو شود پاکیزه تر می‌شود، تشکیکی ست، اما اگر کسی راجع به فردی گفت، دست فلانی هیچ آلودگی ندارد و جز پاکی در دست او نبوده و نیست، هیچگاه آلوده نمی‌شود، اصلا او آب پاکیزه است، حالا کسی این عبارت را مدام برای افراد دیگر که از قضا به نسبت دیگران بیشتر خود را شست و شو می‌دهد بیاورد و بگوید این عبارت تعمیم برای دیگران ست. خیلی واضح است. حالا عبارتی که می‌گوید آقای الف پاکی مطلق است را تعمیم می‌دهید که بگویید آقای ب چون دستش را زیاد می‌شوید هم به نسبت پاک ترین در بین ماست؟ چرا آیه تطهیر را تعمیم نمی‌گیرید؟ چرا آیه ولایت را؟ چرا صراط المستقیم در سوره حمد را؟ انتهای این تعمیم ها و حد و مرزش کجاست؟ به سان آن عزیزی که فرمودند امام فرمود آنی تارک فیکم الثقلین، رهبری و مثلا قانون اساسی، قبلا هم عرض کردم عبارات دیگری برای نشان دادن توفیقات خداوند به ولی فقیه می‌توان استفاده کرد، همانطور که او را می‌توان بر اساس شرع، نقد و بررسی کرد، اما اصرار برخی برای استفاده از عبارات خاص معصومین برای ولی فقیه آنجا جالب می‌شود که اگر نظر یا عملکرد رهبری در موردی با حدیث قطعی الصدور در تقابل قرار گیرد، اصلا ذهن حق ندارد به دایره ی بررسی عملکرد رهبری ورود کند، چون ایشان زبان خداست، استاد طاهرزاده چند بار باید شفاها و کتبا بگویند و بنویسد تفاوت حضرت آقا و حضرت امام تفاوت حسنین علیهما سلام است و اساسا هر جا که خامنه ای چنین گفت و چنین کرد امام هم بود همین کار را می‌کرد؟ در زبان وجود، در زبان خداوند، مگر اختلاف و اشتباه و خطا معنا دارد؟ چند بار باید ایشان این قواعدی که نامش را عقلی می‌گذارید یا مکشوف از نقل را در خفا و علن جار بزنند؟ ما نیز معتقدیم بهتر از رهبری یا پیدا نمی‌شود یا سخت پیدا می‌شود، اما این مبانی و این صحبت ها جز عصمت تراشی و بستن دهان توضیح خواهان و منتقدین با چوب تقدیس نیست.

برای همین است که صدها مورد در کشاکش مباحث علمی دقیق با نقل قول از رهبری (زبان خدا) بحث را به پایان می‌رسانند. کما اینکه در سوال ۳۱۴۳۹ به اشتباه عبارت العبد اذا اختاره الله را ابتدای حدیث معرفی می‌کنند و در همان سوال (استاد طاهرزاده) گفته اند: خداوند هرکس را به همان اندازه که برای اداری امور بندگان انتخاب کند، به همان اندازه مدهای فوق‌الذکر را به او ارزانی می‌دارد و در این رابطه است که ما به نائِب ائمه رجوع می‌کنیم، در آن حدّ که حضرت صاحب الأمر «عجل‌الله‌تعالی‌فرجه» در تأیید نواب خود می‌فرمایند: سخن آن‌ها سخن من است» بلی استاد طاهرزاده. ما در تبعیت از ولی فقیه ماجوریم و اعتماد به فقیه ما را با حد زیادی به نظر امام نزدیک

می‌کند، اما شما لزوم تبعیت را مطرح نمی‌کنید، شما یگراست عصمت و علم الهام شده را مطرح می‌کنید. حال سوال این جاست اساساً ولی فقیه فقط امام و رهبری بوده اند؟ شیعه از زمان غیبت صغری تاکنون ولی فقیه نداشته؟ در هر عصر و زمان و مکان نبودند فقهایی که ولایت داشته اند؟ می‌توانید اثبات کنید هیچ‌یک خطا نکرده اند؟ نظرات متناقض و متضاد این بزرگان با یکدیگر دال بر چیست؟ (حتی در زمان واحد)، فقط هم زمان غیبت نیست، در زمان حیات ائمه نیز وکلایی بوده اند که نه مثل ولی فقیه در عصر ما غیر منصوص و عام باشند بلکه منصوص و خاص بوده اند و الی ماشاء الله در نظرات و عملکرد اشتباه هم داشته اند، اساساً نفوذ حکم حاکم اسلامی از طریق اذن عام توسط معصوم با زبان خدا بودن متفاوت است. در سوال و جواب ۳۹۱۹۳ دقیق بنگرید، جناب طاهرزاده همانگونه که مکرراً هر روز می‌فرمایند، رهبری را زبان خدا می‌دانند، و اینچنین است که در هر دوگانه ای که نظر رهبری یک طرف باشد بی‌چون و چرا نظر ایشان را حق می‌داند (چیزی که خود ولی فقیه قبول ندارد)، خود رهبری این مطالب را قبول دارند؟، در همین انکار نیز همین اصل اثبات می‌شود، اگر به اشتباه منکرند که این اولین اشتباهشان و اولین نقض برای «لم تجد فیه غیر صواب» است و اگر به درستی این ادعا را منکرند که جناب طاهرزاده به خطا رفته اند و با زبان خدا مخالفت می‌کنند.

پانویس: حدیث الْقَاسِمُ بْنُ الْعَلَاءِ مرفوع بوده و برخی از سلسله‌ی سند ذکر نشده است؛ ولی در جهت تقویت آن باید گفت این حدیث با سند کامل توسط شیخ صدوق در کتاب کمال‌الدین و تمام النعمه بدین صورت نقل شده است: «حدثنا محمد بن موسى بن المتوكل قال حدثنا محمد بن يعقوب قال حدثنا ابو محمد القاسم بن العلاء قال حدثني القاسم بن مسلم عن اخيه عبدالعزيز بن مسلم...» (۱۳۹۵ ق، ج ۲: ۶۷۵). ولی اشکال در این است که شیخ صدوق این حدیث را به سندش از کلینی نقل می‌کند و کلینی هم از قاسم بن علاء به طور مرفوع از عبدالعزیز بن مسلم از امام رضا (علیه‌السلام) نقل کرده است. چگونه می‌شود کلینی در کافی مرفوعاً نقل کرده، ولی شیخ صدوق به نقل از کلینی مسند نقل کرده است؟ حل اشکال: شیخ صدوق این روایت را از کتاب کافی کلینی اخذ نکرده است. نجاشی، ضمن ترجمه‌ی کلینی و بیان کتاب‌های کلینی، غیر از کافی که در مدت ۲۰ سال تصنیف کرده است، کتاب رسائل‌الائمة (علیه‌السلام) را می‌شمارد (نجاشی، ۱۳۶۵: ۳۷۷) و شیخ طوسی در فهرست نیز آن را از کتاب‌های کلینی می‌شمارد و می‌گوید: «وله كتاب الرسائل» (۱۴۲۰ ق: ۱۳۵)، این کتاب کلینی به دست ما نرسیده؛ ولی در دست شیخ صدوق بوده و در مواردی از آن اخذ کرده است. از آنجا که کسانی چون محمد بن یعقوب بن اسحاق کلینی و محمد بن موسی بن متوکل از ثقات هستند (خویی، ۱۳۷۱: ۱۸-۱۹، ۵۴-۳۰۰) و اینکه قاسم بن مسلم نیز از اصحاب امام صادق (علیه‌السلام) و فاضل و ممدوح هستند و درباره‌ی راویان این حدیث ذمی ذکر نشده و اکثر راویان آن، ثقه و مورد مدح هستند حدیث با تصحیح سندی از حالت مرفوعه‌ی عادی خارج می‌شود. باز هم تاکید می‌کنم عبارات و مفاهیم این حدیث در متون قطعی بارها آمده و برای شیعه قطعی است. برای مطالعه بیشتر می‌تواند به مقاله‌ی راویان احادیث مهدویت، قاسم بن علاء همدانی نوشته‌ی محمد مسعودی رجوع کنید.

باسمه تعالی: سلام علیکم: عیناً جواب کاربر محترمی که با سوال جناب عالی مواجه شدند خدمت شما ارسال می‌شود ولی اجازه دهید از این به بعد این سایت وارد چنین مطالبی که بیشتر تخصصی است؛ نشود و خود عزیزان اگر مایل بودند با همدیگر مطالب را دنبال نمایند. موفق باشید

بسمه تعالی

با عرض سلام خدمت استاد گرامی و کاربر محترم که وقت شریف خود را برای مطالعه نگاره بنده مصروف فرمودند.

در پاسخ به فرمایش شما بایستی عرض کنم همان گونه که در نوشته قبلی بنده تأکید شده بود، عرض کرده بودم حتی اگر این روایت شریف هم در میان نباشد، می‌توان با ادله حکمی - معرفتی، هدایت شدن و هدایتگری فوق بشری فقیه در عصر غیبت را روشن ساخت و البته روایت حتی اگر از جهت سندی یا دلالی مورد قبول نباشد، ضرری به اصل مطلب نخواهد زد.

حال شما می‌فرمایید این روایت از جهت سندی معتبر است. خب چه چیزی نیکو تر از این؟ خدا خیرتان دهد، لله دژکم و علیه اجرکم.

از جهت دلالی هم لطفا توجه فرمایید که عرض شد: تمام اشکال عزیزان (که شما نیز در نوشته خود مجدداً بر آن تأکید فرموده اید) بر این نکته مستقر بود که موضوع روایت، منحصر به معصوم است و توسعه موضوعی درست نیست. بنده عرض می‌کنم که حتی اگر این را بپذیریم باز می‌توان با «توسعه حکمی» و «تنقیح مناط» حکم معصوم را به فقیه در عصر غیبت سرایت داد. تقاضا دارم به «تنقیح مناط» که ضمن سه مقدمه گفته شد (مخصوصاً مقدمه اول که در مقام کشف مناط که عبارت از «وظیفه هدایتگری از جانب خدای متعال بر عهده بنده ی مختار» است) توجه فرمایید.

به نظر بنده این عبارت استاد که خودتان هم نقل کرده اید: «ما نمی‌گوییم رهبر انقلاب معصومند ولی آیا آن چه بر زبان می‌آورند حکایت الهامات الهی برای هدایت این ملت نیست؟» دقیقاً به همان تنقیح مناط که در نوشته ی قبلی توضیح داده شد اشاره دارند.

بنابر این با روشن شدن دلالت و آن چه در تصحیح سند از راه تواتر معنوی فرمودید کمک شایانی به ادعای استاد کرده اید چرا که روایت را از مقام موید به به مقام دلیل رسانده اید.

تا این جا عرض بنده تمام است و می‌توانید وقت شریفتان را برای مطالعه ادامه این نگاره که دخالتی در نتیجه ندارد صرف نفرمایید ولی از آن جهت که بحثی را به شکل علمی مطرح فرموده اید، آن چه در بررسی بخشی از کلامتان به نظرم می‌رسد عرض می‌کنم:

اولاً: بحث تواتر، بحثی است صغروی و العهدة علی مدعیها. (مخصوصاً که توجه داشته باشید که به دست آوردن مناط، در تواتر لفظی روشن تر است تا تواتر معنوی)

ثانیاً: فرموده اید هر چند سند روایت در کتاب شریف کافی مرفوعه است ولی با توجه به پذیرش

اصحاب، معتبر می شود در حالی که می دانید که قبول اصحاب بایستی به شکل پذیرش عملی (شهرت عملی) باشد که طبیعی است در روایات اعتقادی موضوع ندارد.

ثالثا: سند در کمال الدین این چنین است:

حَدَّثَنَا مُحَمَّدُ بْنُ مُوسَى بْنِ الْمُتَوَكَّلِ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُ قَالَ حَدَّثَنَا مُحَمَّدُ بْنُ يَعْقُوبَ قَالَ حَدَّثَنَا أَبُو مُحَمَّدٍ الْقَاسِمُ بْنُ الْعَلَاءِ قَالَ حَدَّثَنِي الْقَاسِمُ بْنُ مُسْلِمٍ عَنْ أَخِيهِ عَبْدِ الْعَزِيزِ بْنِ مُسْلِمٍ وَ حَدَّثَنَا أَبُو الْعَبَّاسِ مُحَمَّدُ بْنُ إِبْرَاهِيمَ بْنِ إِسْحَاقَ الطَّالِقَانِيُّ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُ قَالَ حَدَّثَنَا أَبُو أَحْمَدَ الْقَاسِمُ بْنُ مُحَمَّدِ بْنِ عَلِيِّ الْمَرْوَزِيِّ قَالَ حَدَّثَنَا أَبُو حَامِدٍ عُمَرَانُ بْنُ مُوسَى بْنِ إِبْرَاهِيمَ عَنِ الْحَسَنِ بْنِ الْقَاسِمِ الرَّقَامِ قَالَ حَدَّثَنِي الْقَاسِمُ بْنُ مُسْلِمٍ عَنْ أَخِيهِ عَبْدِ الْعَزِيزِ بْنِ مُسْلِمٍ

سند فوق، مشتمل بر دو سند است:

سند اول: محمد بن موسی بن المتوکل (به خاطر اکثر روایت اجلاء، ثقه است) محمد بن یعقوب (ثقه جلیل) قاسم بن العلاء (توثیق شیخ طوسی را دارد. رجال شیخ، رقم ۶۲۴۳) قاسم بن مسلم (مجهول) عبد العزیز بن مسلم (مجهول)

پس به خاطر مجهول بودن دو راوی، نمی توان روایت را معتبر دانست.

البته شما قاسم بن مسلم را ممدوح و از اصحاب امام صادق «علیه السلام» دانسته اید در حالی که اولاً بنده مدحی برای وی نیافتم، ثانیاً همان طور که می دانید صرف مدح برای اثبات وثاقت کافی نیست و ثالثاً که از همه مهم تر است این که: اگر از اصحاب امام صادق «علیه السلام» باشد چگونه از امام رضا «علیه السلام» (آن هم با یک واسطه) نقل روایت می کند؟؟

در سند دوم غیر از محمد بن ابراهیم که با ترصی شیخ صدوق قابل توثیق است، تمامی راویان مجهول هستند.

در پایان عرض می کنم که اساساً در بحث «اعتبار سنجی احادیث»، بابتی برای اعتبار سنجی احادیث غیر فقهی که در مقام کشف حجت در احکام ظاهریه نیست می توان باز نمود که در آن مقام، اعتبار سنجی احادیث به این شکل نخواهد بود.